

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جامعه‌شناسی

به

زبان ساده

دکتر صادق زیبا‌کلام



۱۳۸۶

زیباقلام، صادق، ۱۳۲۷ -

جامعه‌شناسی به زبان ساده / صادق زیباقلام. - (تهران): روزنہ، ۱۳۸۵.
۲۰۹ ص.

ISBN: 978-964-334-251-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
واژه‌نامه.

کتابنامه: به صورت زیر نویس
۱. جامعه‌شناسی. الف. عنوان.

۳۰۱

HME۶۰۶/۲۹

کتابخانه ملی ایران

م۸۴-۴۷۰۰۳



جامعه‌شناسی به زبان ساده

دکتر صادق زیباقلام

طرح جلد: سید پارسا بهشتی شیرازی

ویراستار: فرشته اتفاق، ناصر احمدزاده، سید حامد بهشتی

حروف چینی: استلا اورشان

چاپ هفتم: ۱۳۹۹

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پردبیس دانش

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنہ

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ نمبر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

ISBN: 978-964-334-251-7 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۲۵۱-۷

نمایه حقوق پرایی ناشر معرفی شده است

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	بخش نخست: تعریف و کلیات جامعه‌شناسی
۴۳	بخش دوم: امیل دورکهایم و جامعه‌شناسی کارکردگرا
۶۵	بخش سوم: کارل مارکس و جامعه‌شناسی مارکسیزم
۹۵	بخش چهارم: ماکس وبر و نظریه جامعه‌شناسی تعاملگرا
۱۱۷	بخش پنجم: هفت پرسش بنیادی جامعه‌شناسی
۱۳۹	بخش ششم: آیا جامعه‌شناسی علم است؟

تقدیم به :

مادرم عطمنم بارقه

به پاس عطمنت عشقش به پدرم که هنوز

پس از گذشت ۳۵ سال از مراغه

به چنان عاشقانه به وی عشق می ورزد

مقدمه

این کتاب مولود سه جریان است که هر یک بدون آنکه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند منجر به تولد آن شدند. جریان نخست یا نطفه اولیه به وجود آمدن آن، باز می‌گردد به اواسط سال ۱۳۷۹. آن روزها من به دنبال یافتن یک کار تدریس برای یکی از دانشجویان فارغ‌التحصیل‌ام بودم. از جمله با یکی از همکاران که دفتر و دستک یکی از مراکز آموزشی دانشگاه علمی - کاربردی وزارت علوم در دستش بود تماس گرفتم. او هم گفت که می‌تواند از متقارضی برای تدریس در دوره‌های پویمانی که من تا آن روز اسمش را هم نشنیده بودم استفاده کند. از من پرسید که رشته تحصیلی متقارضی چیست و من هم گفتم که لیسانس و فوق لیسانس در رشته تاریخ است. تصور من آن بود که از دانشجویم برای تدریس در ادبیات، تاریخ یا دست‌کم روابط عمومی استفاده شود. اما تنها رشته موجود در آن مرکز برای وی جامعه‌شناسی بود. اشکال هم از اینجا پیش آمد که دانشجویم به هیچ‌روی استقبالی از تدریس جامعه‌شناسی نکرد. می‌گفت اگرچه هم در لیسانس و هم در فوق لیسانس، دو، سه درس جامعه‌شناسی داشته اما چیز زیادی دستگیرش نشده. آنچه برایم عجیب می‌نمود آن بود که او در دوره لیسانس دو درس جامعه‌شناسی اش را با نمرات ۱۹ و ۲۰ گذرانده بود. در دوره فوق لیسانس هم ۱۹ گرفته بود. با این همه حاضر نبود چند ساعتی در هفته آن رادر سطح فوق‌دیپلم تدریس نماید. می‌گفت مطلب زیادی برای گفتن ندارد، چون چندان مباحث جامعه‌شناسی را درک نکرده. برای من خیلی عجیب بود که آخر

چگونه ممکن است فارغ‌التحصیلی شش واحد درسی جامعه‌شناسی در لیسانس و فوق‌لیسانس با نمرات ۱۹ و ۲۰ گذراند باشد، آن وقت نتواند کلیاتی را برای دانشجویان فوق‌دیپلم یا حتی پایین‌تر ارائه دهد؟ پاسخ ایشان این بود که مطالب را صرفاً حفظ می‌کرده و چندان اشرافی به عمق و معنای متن پیدا نکرده. می‌گفت اساتید مطالبی را می‌گفتند و ما هم جزو و کتاب را می‌خواندیم، بعد هم امتحان می‌دادیم، در حالی که چیز زیادی دستگیری‌مان نشده بود و این نوعاً حکایت درس جامعه‌شناسی برای بسیاری از ما بود.

شاید برای خوانندگانی که این جملات را می‌خوانند قابل درک نباشد که چگونه ممکن است دانشجویی درسی را در لیسانس و فوق‌لیسانس بگذراند، نمره بالایی هم بیاورد، در عین حال با مبانی، مبادی، چارچوب‌ها، کلیات و خلاصه با بنیان‌های اولیه آن درس چندان آشنا نشود. در پاسخ می‌بایست گفت که اتفاقاً چندان جای شگفتی ندارد و دریغاً که این یکی از ویژگی‌های نظام آموزش عالی ماست. کم نیستند فارغ‌التحصیلان حتی موفق رشته‌های علوم انسانی که در برخی از حوزه‌ها که بنیان مطالب درسی روی ترجمه قرار دارد، فهم عمیق یا حتی متوسطی از آن درس پیدا نمی‌کنند و صرفاً مطالب را حفظ کرده و در عین حال نمره بالایی هم می‌آورند، بدون آنکه درک چندانی از مفاهیم آن حوزه پیدا کنند. تا آنجایی که به فارغ‌التحصیل‌جویای تدریس ما مربوط می‌شود، من به ایشان پیشنهاد کردم که خودم مطالبی را درخصوص جامعه‌شناسی برای ایشان می‌نویسم و او هم همان مطالب را تدریس نماید و آن فرصت به دست آمده را از دست ندهد. قرار شد ترم بعد ایشان به سر کلاس بروند و من هم در این فاصله شروع کردم کلیاتی را پیرامون جامعه‌شناسی نوشتمن. اما مثل بسیاری دیگر از کارهای مملکتمان در میانه‌راه تصمیم مدیریت آن واحد تغییر کرد و قرار شد متقاضی ما همان درس تاریخ را ارائه دهد. من ماندم و ۷۰ صفحه مطلب پیرامون کلیات جامعه‌شناسی.

جريان دومی که زمینه‌ساز تولد این کتاب شد آن بود که قریب به یک سال بعد از ماجرای یاد شده، من عهده‌دار تدریس درسی به نام «امپریالیزم خبری» برای

دانشجویان فوق لیسانس رشته علوم ارتباطات شدم. فکر می‌کنم نفس عنوان «امپریالیزم خبری» خود به تنها بیانگر سرفصل‌ها و مطالبی باشد که شورای عالی انقلاب فرهنگی برای این درس در نظر گرفته. نمی‌دانم زمانی که لذت‌گیر رساله «امپریالیزم؛ عالی ترین مرحله تکامل سرمایه‌داری» را می‌نوشت، آیا هرگز تصور می‌کرد که ۷۰ سال بعد اندیشه‌های او دست‌مایه درسی در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی ایران شود؟ این‌که چرا کسی که اساساً قائل به وجود پدیده‌ای به نام «امپریالیزم خبری» نیست، ناچار می‌شود آن را تدریس هم بکند، خود حدیث جداگانه‌ای است. اگر در نظام آموزشی عالی ما چندان دغدغه‌ای نیست که مفاهیم بنیادی جامعه‌شناسی فراگرفته شود، در عوض تأکید فراوانی صورت می‌گیرد تا دانشجویان با اصول و مبانی «امپریالیزم خبری» آشنا شوند. استنکاف من از تدریس آن درس و اصرار بر تدریس درسی که قبلاً ارائه می‌دادم به جایی نرسید، چرا که دانشجویان آن واحد درسی را گرفته بودند و به هر حال می‌بايستی ارائه می‌شد. برای حل مسئله با دانشجویان به توافق رسیدیم که من در حوزه دیگری تدریس کنم و دانشجویان خود پیرامون «امپریالیزم خبری» کنفرانس دهنند. از میان مباحثی که برای تدریس با دانشجویان مطرح شد، آنان به جامعه‌شناسی بیشتر اشتیاق نشان دادند، با آنکه همچون متقارضی مان آنان هم در لیسانس و در فوق لیسانس چندین واحد جامعه‌شناسی گذرانده بودند. برای این‌که دریابم که کار را از کجا می‌بايستی شروع کنم، یک سری پرسش پیرامون مبانی بنیادی جامعه‌شناسی از آنان به عمل آوردم و آن‌قدرها طول نکشید که متوجه شدم چرا دانشجوی خودم آن‌قدر از این‌که جامعه‌شناسی را تدریس کند اکراه داشت. مطالب سال گذشته را به علاوه مطالب بیشتری در طول ترم فراهم کردم و برای نخستین بار در عمرم درس جامعه‌شناسی را ارائه دادم. آن کلاس خیلی مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت و قریب به دو، سه سالی آن تجربه ادامه یافت. از آنجاکه دانشجویان در مجموع راضی بودند، مدیر گروه و دیگر مسئولان دانشگاه هم چندان به روی من نمی‌آوردنند که چه می‌کنم. اما سرانجام کشتیبان آن دانشگاه را سیاستی دیگر آمد و آن بساط تعطیل شد. فایده آن دو، سه سال این شد که

مطالب بیشتری تهیه کردم. مطالبی که امروزه پایه و اساس این کتاب را تشکیل می‌دهند.

البته من تا اینجا هم بنا نداشتم که مطالب گرداوری شده را در قالب یک کتاب درآورم و در حقیقت آنچه باعث شد تا خیلی جدی به فکر این کار بیفتم، حادثه یا جریان سوم بود. دستنوشته‌هایم را می‌دادم به چندتایی از دانشجویانم و آنان زحمت می‌کشیدند، می‌بردند برای تایپ و بعد هم بر می‌گردانند. در خلال رفت و آمدشان آنان بدون آنکه من در جریان باشم مطالب را خوانده بودند و به تدریج به من پیشنهاد کردند که آن مطالب را به صورت یک کتاب درآورم. مسئله اینجا بود که جملگی آنان، محمدرضا هدایتی، مرتضی باقیان، مهدی مسلمی، ابراهیم طبرستانی و مهدی خدایی، از بهترین دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه تهران بودند (در فاصله سال‌های تحصیلی ۸۴-۸۱). اصرار آنان برای چاپ کتاب برایم هم خیلی معنادار بود و هم قابل تأمل. با این‌که جامعه‌شناسی کار اصلی ام نبود اما در عین حال اصرار دانشجویان را می‌توانستم درک کنم.

در حقیقت، جامعه‌شناسی نیز همانند بسیاری از شعبه‌ها و شاخه‌های دیگر علوم انسانی، از غرب به ایران آمده است. از صدر تا ذیل، جامعه‌شناسی که در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود یا به صورت کتاب چاپ شده، برگرفته از منابع غربی است. البته این مسئله به خودی خود عیوبی ندارد. ممکن است دانشی از فرهنگ و جامعه‌ای به فرهنگ و جامعه دیگری انتقال یابد؛ هیچ کجای این پدیده عیوب و ایرادی ندارد. مشکل از جایی به وجود می‌آید که بخواهیم آن دانش و معرفت را ترجمه کنیم و به زبان خودمان درآوریم. برخلاف تصور بسیاری اگر مترجم خواسته باشد مفهوم و معنا را منتقل کند و نه صرفاً قالب، متن یا پوسته را، ترجمه کار ساده‌ای نیست. یک مترجم می‌تواند جمله‌ها، فرازها و در نهایت متنی را ترجمه کند بدون آنکه به درستی معنای آن را دریابد. مترجم، متن را جمله به جمله و لغت به لغت ترجمه می‌کند، بدون آنکه به درستی بداند که معنای مطالبی که ترجمه می‌کند چیست. شاید این مطلب برای خوانندگانی که هیچ وقت تجربه ترجمه نداشته‌اند، قدری سنگین، دیریاب و غیرقابل تصور به نظر برسد که

چگونه ممکن است مترجمی متنی را ترجمه کند بدون آنکه معنای آن را به درستی درک کرده باشد. وقوع چنین پدیده‌ای نه تنها محتمل است، که اتفاقاً به طور منظم هم اتفاق می‌افتد. مترجمان حرفه‌ای توجه چندانی به معنای متنی که ترجمه می‌کنند ندارند، ضمن آنکه متن را هم به طور کامل ترجمه، و حق‌الزحمه‌شان را دریافت می‌کنند. بگذارید مثالی بزنیم تا قدری روشن شود که این پدیده عجیب چگونه ممکن است اتفاق بیفت. کسانی که دست‌اندرکار فراگیری یک زبان خارجی بوده‌اند، در مواردی با وضعیت دشواری در فهم معنای جمله و یا متنی در زبان بیگانه مورد یادگیری‌شان رو به رو می‌شوند. آنان معنای تک، تک لغات آمده در جمله را می‌دانند، با این همه نمی‌توانند معنای جمله را به درستی درک کنند. عکس این وضعیت نیز اتفاق می‌افتد. به این معناکه ما معنی جمله را با آنکه برخی لغات را نمی‌دانیم به درستی می‌فهمیم. حالت اول اغلب در مورد یک گزاره بلند یا پاراگراف نیز اتفاق می‌افتد.

این حالت؛ این که خواننده معنای همه لغات را می‌داند اما معنای متن را متوجه نمی‌شود، وضعیتی است که مترجمان حق‌الزحمه‌ای اغلب در آن به سر می‌برند. روش عملی هم که اتخاذ می‌کنند آن است که متن را جمله به جمله و لغت به لغت ترجمه می‌کنند؛ درست مثل یک کامپیوتر. اگر مترجمان حق‌الزحمه‌ای بخواهند متون مختلف حقوقی، سیاسی، ادبی، اجتماعی، فنی و... را که ترجمه می‌کنند در عین حال درک هم نمایند، می‌بایستی فیلسوف به معنای قدیم و کلاسیک آن باشند. در عالم واقعیت، مترجم بدون آنکه معنی متن را بفهمد آن را ترجمه می‌کند. ترجمه‌هایی از این دست البته عیب و نقصی هم ندارند، جز این‌که خواننده یا معنای متن را به درستی درک نمی‌کند و یا آنکه مجبور است پس از چند بار خواندن متن، معنای مورد نظر نویسنده را حدس بزند.

آنچه گفته‌یم حکایت تلخ بسیاری از متون علوم انسانی است که به فارسی ترجمه و چاپ شده‌اند. شاید سخنی به اغراق نزود اگر کسی مدعی شود که یکی از بزرگ‌ترین معضلات اساسی دانشجویان رشته‌های علوم انسانی از جمله جامعه‌شناسی در ایران، درک و فهم عمیق متون کتاب‌هایی است که در حوزه‌های

مختلف علوم انسانی تدوین شده‌اند. بیشتر متون کتب علوم انسانی ما، گنگ، نامفهوم، پیچیده، مبهم و در یک کلام غیرقابل هضم هستند. این وضعیت بیش از آنکه ناشی از پیچیدگی مفاهیم و مطالب علوم انسانی باشد، برخاسته از ذات ترجمه یا درست‌تر گفته باشیم «بد ترجمه شدن» آن آثار است. در تدوین آنها، مترجمان که بسیاری از آنان اساتید دانشگاهی هم هستند، بیش از آنکه وسوس و دغدغه رساندن مطلب به مخاطب را داشته باشند، دغدغه آن را دارند تا زبانی را که به کار گرفته‌اند و متنی را که نوشته‌اند به گونه‌ای باشد که بیانگر استادی و اهل فضل بودن آنان باشد. هدف در نگارش یا ترجمه یک کتاب علوم انسانی آن نیست که مفاهیم را به مخاطب تفهیم کنیم، بلکه بیشتر می‌خواهیم که متن نوشته شده جوری نباشد که به پرستیز علمی نویسنده خدشه‌ای وارد شود.

نکته دیگر آن است که در مواردی متن و جملات آنقدر گنگ و نامفهوم هستند که انسان بی اختیار دچار این شبیه می‌شود که آیا نویسنده، یا درست‌تر گفته باشم مترجم محترم، اساساً خود متن و موضوع را فهمیده یا آنکه فقط ترجمه کرده؟ نکته سوم، به کارگیری الفاظ و اصطلاحات فارسی سره و پرهیز از لغات عربی است. البته به کارگیری اصطلاحات فارسی سره خیلی شایسته و مطلوب است، به این شرط که مخاطب ما هم معانی این اصطلاحات را که بیشتر هم من درآورده و نمایشی هستند درک کنند. در بسیاری از موارد برای خواننده مشخص نیست که مقصود و منظور نویسنده از اصطلاحات و عبارات فارسی سره به کار گرفته شده چیست. البته همان‌طور که اشاره کردیم، استفاده از این‌گونه الفاظ و اصطلاحات فارسی نیز بیشتر یک حالت پرستیزی و به رخ کشیدن سواد و معلومات نویسنده را دارد تا عشق و علاقه واقعی به زبان فارسی.

حاصل این نوع کتاب‌ها، آن شده است که دانشجویان صرفاً مطالب را حفظ می‌کنند، واحدهای درسی مختلف را پاس می‌کنند و گاه نمرات بالایی هم می‌آورند، بدون آنکه واقعاً گوهر مباحث را فراگیرند. ختم کلام آنکه، کیفیت برخی از آثار و کتبی که در حوزه جامعه‌شناسی وجود دارد دلیل سومی شد تا مطالبی را که به تدریج تنظیم کرده بودم به صورت یک کتاب درآورم. حاجت به

گفتن نیست که این کتاب نیز در اصل یک ترجمه است. متنهای مطالب آن از متون مختلف گردآوری شده‌اند. نکته مهم‌تر آن است که مطالب فقط ترجمه نشده‌اند، بلکه قبل از ترجمه سعی کرده‌ام متن را خودم درک کنم و سپس آن را به فارسی ساده و قابل فهمی روی کاغذ بیاورم.

نگارش این کتاب همان‌طور که پیشتر یادآور شدم، در درجه اول مدييون آن دانشجویم بود که در سال ۱۳۷۹ می‌خواستم به عنوان مدرس برای وی کاری پیدا کنم. در مرتبه دوم مدييون درس «امپریالیزم خبری» و در مرتبه سوم نیز مدييون متون بسیاری از کتب جامعه‌شناسی است؛ متونی که حتی صدای دانشجویان ممتاز و خوش‌فکر دانشگاه تهران را هم درآورد. در طی سال‌هایی که کتاب در شرف تولد بود، فرشته عزیزم (اتفاق) بارها و بارها متن آن را مورد بازخوانی، اصلاح و ویرایش قرار داد. اگر ایشان نمی‌بود، شاید این کتاب هرگز متولد نمی‌شد. دانشجوی دیگر خانم بهاره آروین که ضمن تحصیل در علوم سیاسی دوره دکترای جامعه‌شناسی را هم می‌گذرانید، به تقاضای من متن کتاب را قبل از چاپ مطالعه نمود و اصلاحات معتبری در آن به عمل آورد. استقبال ایشان از دست‌نوشته‌ها سبب شد تا آخرین تردیدهایم نیز از میان برود و مصمم شوم تا نوشهای را در قالب یک کتاب بربیزم. اما بدون تردید بعد از فرشته، اصرار و تکرارهای محمد رضا هدایتی، مهدی مسلمی، مرتضی باقیان، ابراهیم طبرستانی و مهدی خدایی در ترغیب من که مطالب نوشته شده را به صورت یک کتاب درآوردم، سهم به‌سزایی در تولد این کتاب داشت. می‌بایستی اعتراف کنم که باور نمی‌کردم دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه تهران که با سرشیر و خامه استادی جامعه‌شناسی ایران سروکار دارند، از آن مطالب این چنین استقبال کنند. سرانجام می‌بایستی از خدمات سرکار خانم استلا اورشان صمیمانه سپاسگزاری کنم که با گشاده‌رویی، بارها و بارها تغییرات، اصلاحات و کم و زیاد کردن‌های بی‌پایان مرا پذیرا شدند.

صادق زیباکلام

۱۳۸۴ دی ۲۴

بخش نخست

تعریف و کلیات جامعه‌شناسی

تعریف جامعه‌شناسی یا «علم جامعه‌شناسی» همچون شعر حافظ «سهول ممتنع» است. از یک سو سهل است، به این معنا که جامعه‌شناسی را در ساده‌ترین شکلش می‌توان بررسی، درک، شناخت و فهم جامعه یا اجتماع یعنی یک مجموعه تشکیل شده از انسان‌هایی که در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، تعریف کرد. ممتنع است از این بابت که اساساً برای پدیده‌ای به نام جامعه‌شناسی نمی‌توان یک تعریف جامع و مورد توافق در نظر گرفت، به گونه‌ای که در چند سطر، هم بتوان جامعه‌شناسی را خیلی دقیق و روشن تعریف کرد و هم آن تعریف مورد توافق همه جامعه‌شناسان قرار گیرد.

شاید برای کسانی که نخستین بار با «جامعه‌شناسی» آشنا می‌شوند، گفتن این که جامعه‌شناسی را به سادگی نمی‌توان تعریف کرد، قدری ثقيل به نظر برسد. بسیاری از ما ممکن است فکر کنیم که جامعه‌شناسی به هر حال عبارت است از مطالعه جامعه و جامعه نیز از انسان‌ها شکل گرفته، بنابراین می‌توانیم جامعه‌شناسی را علم مطالعه یا بررسی انسان‌ها یا رفتار انسان‌ها در جامعه بدانیم. چرا انسان‌ها این‌گونه رفتار می‌کنند یا آن‌گونه؛ چرا به این حزب رأی می‌دهند و یا از آن شخصیت سیاسی طرفداری می‌کنند؛ چرا این فیلم یا آن رمان آنقدر گل کرد؛ چرا بعضی از انسان‌ها دیندارتر از بعضی دیگر هستند؛ چرا برخی خودکشی می‌کنند؛ چرا برخی به کارهای خلاف روی می‌آورند و یا عده‌ای معتاد می‌شوند؛ چرا آمار طلاق در یک جامعه بالا می‌رود؛ چرا اساساً مردم از حکومت تبعیت

می‌کنند؛ چگونه می‌توان بینای خانواده را در جامعه مستحکم‌تر نمود؛ چرا نابرابری وجود دارد؛ چرا مردم یک جامعه از مردم جامعه دیگر مذهبی‌ترند یا بر عکس غیر مذهبی‌ترند؛ چرا عده‌ای به سنت‌ها پای‌بندند و عده دیگری بر عکس روی به مدرنیته آورده‌اند؛ چرا در برخی از جوامع مردم علیه حکومت‌های شان شورش و طغيان می‌کنند؛ چرا در برخی جوامع انقلاب می‌شود؛ چرا برخی از گروه‌های اجتماعی از گروه‌های دیگر قوی‌ترند و چرا بر عکس عده‌ای ضعیف و عقب‌مانده‌اند؛ چرا علیه زنان تبعیض وجود دارد؛ چرا برخی از مردم مسئولیت‌پذیر‌ترند و عده‌ای دیگر لاابالی و غیرمسئول؛ همه اينها و دهها پرسش از اين دست را می‌توان مسائل يا حوزه‌کاري جامعه‌شناسی دانست. به عبارتی، جامعه‌شناسی را می‌توان تلاشی در جهت يافتن پاسخ به اين پرسش‌ها دانست.

شاید بسياری با اين نوع تعريف مشکلی پیدا نکنند. اما اگر دقيق‌تر به اين نوع تعريف نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که در اينجا تعريف مشخصی از جامعه‌شناسی صورت نگرفته، بلکه گفته می‌شود که جامعه‌شناسی چه خاصیتی دارد و چه کار می‌تواند انجام دهد. به سخن دیگر، در اينجا جامعه‌شناسی تعريف نشده، بلکه تنها گفته شده که چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. درست مثل آن است که برای تعريف «ماشین» بگويم، ماشين عبارت است از وسیله یا ابزاری که انسان را از نقطه «الف» به نقطه «ب» می‌رساند. هیچ‌کس نمی‌تواند با اين تعريف مخالفت کند. اما واقعیت آن است که ما در اينجا ماشین را به گونه‌ای «عام»، «علمی» و «جامع» تعريف نکرده‌ایم، بلکه گفته‌ایم که ماشین چه خاصیتی دارد. ممکن است بپرسیم که اين نوع «تعريف» - می‌توانیم نام آن را بگذاریم «تعريف کاربردی» یا تعريف حسب کاربرد سوژه یا پدیده - چه اشكالی دارد؟ در پاسخ باید گفت که اين نوع تعريف به هيچ روی غلط نیست، اما مشکلی که دارد آن است که كامل نبودن تعريف کاربردی را در مورد ماشین به روشنی می‌توان نشان داد. «پنکه» و «ريشتراش» نيز ماشين هستند اما هيچ‌کدام انسان را از نقطه‌اي به نقطه دیگر نمی‌رسانند. اولی هوا را در تابستان تحمل‌پذيرتر می‌کند و دومی صورت مردان را اصلاح می‌کند. در عين حال هر دو نيز ماشين هستند. تراكتور، موتور آب و

جاروبرقی هم هر سه ماشین هستند اما شامل تعریفی که ما از ماشین کردیم (و غلط هم نبود) نمی‌شوند.

برخلاف ماشین، نشان دادن اشکال تعریف کاربردی در جامعه‌شناسی چندان ساده نیست، زیرا ما را وارد یکی از مباحث عمده و حل نشده جامعه‌شناسی می‌کند. فرض بگیریم که ما جامعه‌شناسی را دانش رفتار انسان‌ها در جامعه تعریف کردیم. جامعه‌شناسی را بررسی رفتار یک کارگر، دانش‌آموز، کشاورز، مدیرکل، دانشجو، مسافرکش، کارمند، زن خانه‌دار و... در جامعه تعریف کردیم. این تعریف به هیچ روی اشتباه نیست و اتفاقاً عمده‌ترین فعالیت جامعه‌شناسان این‌گونه مطالعات است. اما مشکل از اینجا شروع می‌شود که آیا ما می‌خواهیم فرد را بررسی کنیم یا آن نهاد یا سازمان اجتماعی را که فرد جزیی از آن است می‌بایستی مورد مطالعه قرار دهیم؟ آیا ما می‌خواهیم یک یا چند دانش‌آموز، یا کارگر را به عنوان «فرد»^۱ مورد بررسی قرار دهیم یا آنکه می‌خواهیم رفتار «دانش‌آموزان» یا رفتار «کارگران» یا طبقه کارگر را به عنوان یک گروه اجتماعی مشخص بررسی کنیم؟ یا آنکه صرفاً می‌خواهیم رفتار چند یا چندین کارمند یا حتی صدھا کارمند را تک تک مورد بررسی قرار دهیم؟ شاید در ابتدا تفاوت میان این دو چندان آشکار به نظر نرسد. یک جامعه‌شناس ممکن است رفتار چند ده و چند صد دانش‌آموز را در کشوری یا منطقه‌ای مورد مطالعه قرار داده، بگوید که رفتار دانش‌آموزان در این کشور یا این منطقه این‌گونه است. جامعه‌شناس دیگری ممکن است رفتار چند صد یا چند هزار کارگر را مورد مطالعه قرار داده و سرانجام به یک جمع‌بندی درباره رفتار کارگران کشور یا منطقه‌ای از جهان برسد. سؤال اساسی اینجاست که آیا با مطالعه فردی چندین هزار کارگر، دانش‌آموز، کشاورز، بازاری و یا کارمند به فرض ایرانی یا انگلیسی نمی‌توان به این نتیجه رسید که اولاً کارگران ایرانی این خصوصیات را دارند و ثانیاً در مقایسه با همتایان انگلیسی یا آمریکایی‌شان از این تفاوت‌ها برخوردار هستند؟

سخن از این متین تر نمی‌شود که کسی مدعی شود که من از میان پنج میلیون

کارگر ایرانی، پنج هزار نمونه آماری را تک، تک مورد مطالعه قرار دادم و اکنون ادعا می‌کنم که طبقه کارگر ایران دارای این خصوصیات و ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی است. حداکثر این‌که بگوییم که پنج هزار نمونه آماری کافی نیست و مثلاً میزان نمونه را ده برابر کنیم و ۵۰ هزار کارگر ایرانی را مورد مطالعه قرار دهیم و سپس ادعا کنیم که ما ۵۰ هزار کارگر ایرانی را هر یک به تنها یی و به دقت مورد مطالعه قرار دادیم و به این نتیجه یا نتایج رسیده‌ایم. حتی سختگیرترین افراد هم در برابر نمونه آماری ۵۰ هزار تسلیم می‌شوند. خوب اشکال کار در کجاست؟ از نظر آماری هم که ما تعداد افراد مورد مطالعه‌مان را آنقدر بالا بردیم که ضریب خطأ عملاً صفر شده است.

پاسخ به این اشکال ما را وارد یکی از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین مناقشات جامعه‌شناسی می‌کند. از آنجا که درک این مناقشه خود یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه‌شناسی است، بنابراین بگذارید صورت مسئله را یکبار دیگر بازیابی کنیم. ما از نظر آماری یک نمونه قابل قبول از کارگران، دانش‌آموزان، کارمندان یا یک گروه مشخص اجتماعی دیگر را یک یک بررسی کردیم. ۵ هزار کارگر ایران خود را یا از طریق پرسشنامه یا مصاحبه یا بدون آنکه خودشان متوجه باشند در رفتارهای مختلف، افکار و عقاید، باورهای اجتماعی، سیاسی، دینی، عاطفی، روحی و روانی به دقت مورد مطالعه قرار دادیم. چه دلیلی دارد و چرا در پایان این بررسی ما نبایستی به این جمع‌بندی بررسیم که رفتار و هنجارهای اجتماعی کارگران ایران خود را چنین است؟ ممکن است گفته شود که در ایران خود را قریب به دویست هزار کارگر کار می‌کنند و ۵ هزار نمی‌توانند نمونه آماری قابل استنادی باشد. اما مشکل در اینجا نیست، زیرا همان‌طور که گفتیم ما می‌توانیم نمونه آماری را از ۵ هزار به ۵۰ هزار برسانیم. اما هنوز هم آن اشکال اساسی وجود دارد و بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که حتی اگر نمونه آماری ما ۵۰ هزار نفر هم باشد، ما نمی‌توانیم بگوییم که هنجارها و رفتارهای کارگران ایران خود را یا دانشجویان شهرستانی مقیم تهران این‌گونه است. حتی یک گام جلوتر برویم. فرض بگیریم که ما تک تک ۲۰۰ هزار کارگر ایران

خودرو را مورد بررسی دقیقی قرار دادیم. آیا باز هم آن اشکال وجود دارد؟ در پاسخ بایستی گفت که آری، هنوز هم آن اشکال وجود دارد، زیرا این اشکال ناشی از عدد و رقم و کم و زیاد بودن نمونه آماری نیست، بلکه اشکال اساسی تراز اینهاست.

در مثال مورد نظرمان، حاصل بررسی تک تک کارگران، هرچه هست می‌شود رفتار کارگران ایران. اما مسئله به این سادگی نیست. درست است که ما تمامی ۲۰۰ هزار کارگر ایران خودرو را تک به تک و خیلی دقیق مورد بررسی قرار دادیم، اما از دید بسیاری از جامعه‌شناسان نتیجه را نمی‌توانیم به عنوان رفتار اجتماعی کارگران ایران خودرو بدانیم. از دید این دسته از جامعه‌شناسان مانه تنها نمی‌توانیم از روی بررسی ۲۰۰ هزار کارگر ایران خودرو به این نتیجه‌گیری قطعی برسیم که کارگران ایران دارای چه رفتارهایی هستند، بلکه حتی در مورد خود آن ۲۰۰ هزار نفر یا ۵ هزار نفر نیز که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند نمی‌توانیم مدعی شویم که رفتار آنان را شناخته‌ایم؛ اما چرا؟

از نظر بسیاری از جامعه‌شناسان، ما انسان‌ها دارای یک هویت فردی هستیم و یک هویت اجتماعی. به عبارت دیگر، یک فرد، به عنوان یک فرد، دارای مجموعه رفتارهای مشخصی است. اما آن فرد وقتی به گروه اجتماعی مخصوص خودش می‌پیوندد، دارای رفتارهای بیشتری می‌شود. به عبارت دیگر، یک کارگر یا چند صد هزار کارگر به صورت فردی یا تکی دارای رفتارهای مشخصی هستند. اما طبقه یا گروه اجتماعی که از این صنف تشکیل می‌شود دارای هویت، هنجارها و رفتارهای خاص خود می‌شود. رفتارها و هنجارهایی که ممکن است اساساً در هیچ یک از کارگران به صورت فردی و تکی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، جمع یا اجتماع کارگران به عنوان طبقه کارگر از خود دارای هویتی می‌شود که این هویت پیشتر در میان کارگران وجود نداشته. جمع انسان‌ها که اجتماعی را می‌سازد، دارای یک روح جدید و دیگر می‌شود. پنج نفر انسان هر کدام به تنها یک روحیات و ویژگی‌های رفتاری مشخصی دارند. انتظار ما آن است که این جمع پنج نفره، همان رفتارهایی را داشته باشد که در هر یک از این پنج نفر بوده. اما